

فطرت در روایات

چکیده

میمنت سادات نیکوزاده

فطرت امری تکوینی و جزئی از سرشت انسان است که به بعد روحی و معنوی او مربوط می شود. این ودیعه الهی در انسان اگر به درست ظهور و بروز یابد می تواند زمینه حرکت کمال و رشد وی را فراهم آورد.

هدف از این پژوهش تبیین فطرت در روایات می باشد و با استناد به روایات به تبیین آن پرداخته شده است. بیان دیدگاه اهل بیت علیهم السلام در رابطه با فطرت از جمله مباحث مورد طرح در این مقاله می باشد.



فطرت، توحید، اعتقادات، معرفت، روایات



اسلام با توجه به نگرشی که نسبت به موجودات و به خصوص انسان دارد او را واجد فطرت و امور فطری می داند که خداوند برای حرکت درمسیر کمال آن را درون انسان به ودیعه گذاشته است.

شناخت فطرت ضرورتی اجتناب ناپذیراست و اگر به درستی شناخته نشود معنای مشخصی درزندگی نخواهد داشت و هر نوع تفسیری از آن خواهد شد. سوالات اصلی که این نوشتاربه دنبال پاسخ آن است این می باشدکه:

فطرت از نگاه اهل بیت علیه السلام به چه معناست؟

مصادیق فطرت شامل چه چیزهایی می شود؟

توحید ومعرفت جز کدام دسته ازاعتقادات قرار میگیرد؟

آنچه در این مقاله جنبه نوآوری دارد این است که تنها به بیان روایات مرتبط با فطرت می پردازد.



فطرت در لغت

فِطْرَتٌ بر وزن فَعْلَه، از ماده فَطَرَ مشتق شده و به معنای شَقّ و پاره کردن، شکافتن، بیرون آمدن و جداسدن می باشد؛ مانند اینکه بذر شکافته می شود، سنبله از آن بیرون می آید و از قشر جدا می گردد. همچنین این لغت به معنای آفرینش می باشد. وزن فَعْلَه در زبان عربی بر نوع و کیفیت دلالت می کند. بر این اساس، معنای فطرت، یا نوعی از شکافتن است یا نوعی از آفرینش، اگرچه معنای دوم مشهورتر است.

اصل الفَطْرِ الشَّقّ طَوْلًا اصل فطر، جداسدن از طول است. اما معنای ایجاد و ابداع نیز می دهد؛ چنان که راعب با توجه به این نکته می نویسد: فطر الله الخلق، هو ایجاد الشیء و ابداعه منظور از فطر، ایجاد و ابداع بوده و به یک معنا آن را نوآوری و آفرینش بدون سابقه می دانند. / بن/ثیر نیز می نویسد: الفطر، الابتدا و الاختراع فطر آفرینش نو و پیدایش جدید است. از مصادیق استعمال این واژه، حدیث کل مولود یولد علی الفطره می باشد.

در اقرب الموارد نیز فطرت چنین معنا شده است: کل مولود فی اول زمان خلقتة فطرت عبارت است از صفتی که هر انسانی در آغاز آفرینش خود به آن متصف می شود.

عمومیت فطرت

در احادیث، فطرت ویژگی خاصی برای برخی انسان ها نیست؛ بلکه همه انسان ها دارای فطرت هستند و این فطرت از هنگام تولد با آن ها همراه است. از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است:

ما من نفس تولد الا علی الفطرة.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: جابل القلوب علی فطرتها .

امام صادق (علیه السلام) در مورد عمومیت فطرت می فرماید: إن الله عزوجل خلق الناس کلهم علی الفطرة التي فطرهم علیها

از آیه شریفه فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا نیز می توان عمومیت فطرت را استفاده کرد؛ چرا که ظهور واژه الناس، در عمومیت و اختصاص نداشتن به گروهی خاص است. بدین سان، همه انسان ها، هنگام تولد دارای فطرت و خلقت خاصی هستند که خداوند به



آن‌ها داده است؛ با وجود این، فطرت یا امور فطری را می‌توان به فطرت مشترک میان همه انسان‌ها و فطریات مختص به انسان یا گروهی از انسان‌ها تقسیم کرد. به دیگر سخن، این که همه انسان‌ها دارای فطرتند، مانع از این نیست که انسان‌ها دارای فطرت‌های متفاوت باشند؛ همان‌طور که ممکن است همه آن‌ها دارای فطرت مشترک باشند یا دارای فطرت مشترک و فطرت ویژه هر دو، باشند. در بحث هر یک از مصادیق فطرت باید روشن شود که این مصداق آیا از فطرت مشترک است یا مختص.

مصادیق فطرت

در احادیث، تفسیرهای بسیاری برای فطرت شده است. هر یک از این تفسیرها مورد و مصداق خاصی را برای فطرت ذکر می‌کنند. این تفسیرها و مصادیق را می‌توان در سه دسته عقاید، اخلاق و اعمال جای داد.

الف) مصادیق اعتقادی

بیشتر احادیث مربوط به فطرت به اصول عقاید اسلامی همچون معرفت خدا، توحید، نبوت و امامت مربوط می‌شود و بسیاری از این احادیث در کتاب‌های معتبر همچون کافی و من لایحضره الفقیه مندرج است.

معرفت خدا

معرفت حق تعالی اصل اصیل ایمان و اهم مباحث دینی می‌باشد. با اینکه شناخت آفریدگار امری سهل و آسان و بلکه مکنون در فطرت و سرشت آدمی است، مع ذلک چون یک واقعیت قلبی است، بالقائات مختلف و وسوس گوناگون انحراف از آن نه تنها ممکن بلکه افزون می‌باشد و از این جهت است که مردم نسبت به ایمان و معرفت به یکتا ذات شایسته پرستش تقسیم شده‌اند. نخستین و مهم‌ترین تفسیر اعتقادی فطرت در احادیث معرفت خدا و توحید است. امام باقر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند که هر مولودی با فطرت متولد می‌شود و مقصود از فطرت، معرفت به این مطلب است که خداوند، آفریدگار او است و



آیه شریفه وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ به همین مطلب اشاره دارد

امام علی(علیه السلام) می فرماید: الحمد لله الذي الهيم عباده حمده و فاطرهم على معرفه ربوبيته. سپاس و ستایش خدایی را که سپاس و ستایش خود را بر بندگان الهام کرد، و آنان را بر شناخت پروردگاری اش مفسور ساخت.

آن امام همام خطاب به خدا عرض می کند: خردها را بر معرفت خود مفسور ساختی.

امام حسین(علیه السلام) در دعای عرفه ضمن تبیین کیفیت خلقت به خدا عرض می کند: حجت و دلیل خود را از راه الهام معرفت خود بر من، واجب کردی .

امام رضا(علیه السلام) نیز دلیل و حجت خدا را از راه فطرت تثبیت شده می داند:

بالفطرة تثبت حجتہ.

همان طور که می بینیم، در تفسیر فطرت، از واژه معرفت استفاده شده است، نه حب، عشق میل و شوق؛ بنابراین، فطرت خداشناسی را نمی توان به معنای گرایش و عشق به خدا دانست؛ هر چند ممکن است همه انسان ها یا گروهی از آن ها یعنی مؤمنان به خدا گرایش داشته باشند؛ اما در احادیث، فطرت خداشناسی به معنای معرفت خدا است. کسانی که فطرت را به معنای گرایش می دانند، از راه این استدلال که لازمه عشق فعلی معشوق فعلی، است و فطرت متوجه کمال مطلق می شود و کمال مطلق خدا است، به معرفت خدا و اثبات وجود او می رسند در حالی که اگر فطرت را معرفت خدا بدانیم، بدون استدلال به خدا خواهیم رسید که خداشناسی امری وجدانی است، و امور وجدانی به استدلال نیاز ندارند.

توحید

یکی دیگر از مصادیق فطرت اعتقادی، توحید است که با معرفت خدا نیز ارتباط دارد.

امام صادق(علیه السلام) مقصود از فطرت مطرح شده در آیه شریفه فِطْرَتِ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا را توصیه می داند.

امام علی(علیه السلام) کلمه اخلاص، یعنی لا إله الا الله را که بیانگر توحید است،



همان فطرت دانسته، می فرماید: کَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَاتَّهَى الْفَطْرَةَ .

درباره ارتباط معرفت خدا و توحید باید گفت: در احادیث مربوط به فطرت، معرفت خدا و توحید به صورت دو مقوله مستقل که هر یک معرفت و دلیل خاصی داشته باشد، مطرح نشده است؛ بلکه معرفتی از خدا که انسان ها مفعول برآیند، شامل توحید نیز می شود و انسان ها خدای واحد و یگانه را به طور فطری می شناسند؛ از این رو امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا می فرماید: خداوند، مردم را در میثاق بر توحید و معرفت به این که خدا پروردگار آن ها است، مفعول ساخت. فطرهم علی التوحید عند الميثاق علی معرفته آنه ربهم در آیات قرآن و احادیث، نکات بسیاری در مورد ماهیت و منشأ فطرت خداشناسی(اعم از معرفت خدا و توحید) مطرح شده است.

چکیده این نکات این است که انسان، گذشته از شناخت عقلی خدا که شناختی استدلالی است و براساس آن عقل با توجه به مخلوقات به خالق و پدید آورنده مخلوقات پی می برد، دارای معرفتی قلبی از خدا است که بدون کمک گرفتن از مخلوقات و استدلال عقلی حاصل شده است. سابقه این معرفت به عوالم پیش از جهان کنونی برمی گردد، و خداوند همه انسان ها را در عوالمی که گاه از آن ها به عالم ذر و عالم ارواح تعبیر می شود، جمع کرد و خود را بدون واسطه به آن ها شناساند و پس از این شناخت، از آن ها به ربوبیت خود اقرار گرفت و همین شناخت که متضمن توحید نیز هست، در روح و جان انسان ها مفعول شد؛ از این رو آنان همراه با همین فطرت توحیدی وارد جهان کنونی می شوند و نخستین نسبت به خدا، همین معرفت قلبی و فطری است. قرآن کریم در این باره می فرماید: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ

خاطر بیاور زمانی را که پروردگار تو، از پشت بنی آدم، فرزندان را بیرون آورد و آنان را به خودشان گواه گرفت. پرسید: آیا پروردگارتان نیستیم؟! گفتند: آری، گواهی می دهیم؛ تا این که روز رستاخیز نتوانید بهانه بیاورید و بگویید: ما از این غافل بودیم. یا بگویید: پدران ما قبل از ما مشرک بودند و ما هم



فرزندان بعد از آن ها بودیم. آیا ما را به سبب آنچه باطل گروان انجام می دادند، نابود می کنی؟

آیه شریفه، مرحله ای از وجود انسان ها را توضیح می دهد که در آن، پروردگار، از فرزندان آدم به ربوبیت خویش اقرار گرفت. این اقرار، بدان جهت گرفته شد، که کافران و مشرکان، روز قیامت نتوانند بگویند ما از خدا غافل بودیم یا چون پدران ما مشرک بودند، ما نیز مشرک شدیم (زراره می گوید: از امام باقر (علیه السلام) درباره آیه میثاق پرسیدم. فرمود: أخرج من ظهر آدم ذریته الی یوم القیامه، فخرجوا کالذره، فعرّفهم و آراهم نفسه ولولا ذلک لم یعرف أحد ربّه خداوند، فرزندان آدم تا روز قیامت را از صلب او بیرون آورد. آن ها به صورت ذرات کوچکی خارج شدند؛ پس خود را به آنان نمایاند و شناساند. اگر این واقعه رخ نمی داد، کسی پروردگارش را نمی شناخت.

امام صادق (علیه السلام) درباره آیه میثاق می فرماید: ثبتت المعرفة فی قلوبهم و نسوا الموقف و سیذکرونه یوماً و لولا ذلک، لم یدر أحد من خالقه و لا من رازقه .

بدین سان، نقطه آغازین فطرت به جهانی پیش از دنیا برمی گردد و آدمی از آن رو در دنیا خداشناس است که در جهان پیشین خداشناس شده و چون با حالت خداشناسی در این دنیا آفریده شده، به چنین خداشناسی، فطرت گفته می شود؛ زیرا فطرت بر وزن فعله، مصدر نوعی فطر است که بر نوع و حالت خاصی از آغاز خلقت دلالت می کند؛ همان طور که جلسه، بیانگر نوع خاصی از جلوس و نشستن است.

نبوت و امامت

در برخی احادیث، آیه فطرت (فَطَرَتِ اللّٰهُ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا) بر توحید و رسول بودن محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله و سلم) و این که علی بن ابی طالب (علیه السلام) امیرمؤمنان است، تطبیق و تفسیر شده است.

امام باقر (علیه السلام) نبوت و امامت خاصه را ادامه توحید و کامل کننده گستره آن می داند. آن امام (علیه السلام) در تفسیر آیه فطرت می فرماید: هو لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین ولی الله، الی ههنا التوحید.



در حدیث دیگری از آن امام، معنای فطرت در آیه فطرت، ولایت دانسته شده است امام صادق در تفسیر آیه صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً می فرماید: الصبغة معرفه أمير المؤمنين بالولاية فی الميثاق.

بدین صورت، در عالم ذر، خداوند غیر از معرفی خود، پیامبر خاتم و وصی او را نیز معرفی کرده، و با آنان درباره اطاعت از خود و پیامبر خاتم و وصی او پیمان بسته است.

حاصل آن که فطریات اعتقادی، عبارتند از معرفت خدا، توحید، نبوت خاصه و امامت خاصه. فطری بودن این امور به این معنا است که خداوند این موارد را به همه انسان ها معرفی کرده و درباره آن ها از همه مردم پیمان گرفته است. این معرفت ها در روح و جان آدمیان باقی مانده و همه انسان ها هنگام تولد حامل این معارف فطری هستند. باید توجه داشت که فطری بودن معارف پیش گفته به این معنا نیست که انسان ها از همان آغاز تولد به این معارف توجه دارند؛ بلکه مقصود این است که انسان ها حامل چنین معارفی هستند؛ اما آن ها را فراموش کرده اند و از آن ها غافلند. آدمیان پس از رشد و بلوغ و پس از تذکریهای انبیا و مبلغان الهی متذکر معارف فطری می شوند و حجت بر آن ها تمام می شود و پس از آن، یا در برابر این حجت تسلیم می شوند و شکر نعمت به جا می آورند یا کفر می ورزند و راه انکار را پیش می گیرند.

ب) فطریات عملی

در این جا مقصود از اعمال، آن دسته اعمالی است که در منابع دینی بدان ها امر و ترغیب شده است. در پاره ای احادیث که بیشتر آن ها در کتاب های اهل سنت آمده، برخی از اعمال دینی و نظامی از قبیل نماز، ختان و کوتاه کردن ناخن و شارب از فطریات برشمرده شده است؛ به طور نمونه، به چند حدیث ذیل توجه کنید: از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله و سلم) نقل شده که نماز را فطرت دانسته است: الصلاة و هی الفطرة .

از امام علی (علیه السلام) نقل شده که خواندن حمد و سوره به وسیله مأموم را بر خلاف فطرت دانسته است: من قرأ خلف امام یأتم به فمات بعث علی غیر الفطرة از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود: هنگام خواب وضو بگیرید که اگر در این حال از



دنیا رفتید، بر فطرت هستید.

در روایتی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پنج چیز از فطریات دانسته شده است: خمس من الفطرة: قصّ الشارب، و تعلیم الأطفار، و نتف الإبط، و الاستحداد، و الختان

در روایتی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ده چیز جزء فطریات شمرده شده است: عشر من الفطرة: قصّ الشارب، و إعفاء اللحية، و السواک، و استنشاق الماء، و قصّ الأطفار، و غسل البراجم، و نتف الإبط، و حلق العانة، و انتقاص الماء.

حال باید دید تفسیر این گونه فطریات و منشأ آن چیست. بر عکس احادیث مربوط به فطریات اعتقادی که دربردارنده تفسیر فطرت و بیان ویژگی ها و موقف اعطای معرفت فطری بودند، احادیثی که بیانگر فطریات عملی اند، شامل توضیح و تفسیر بیشتری نیستند. در تفسیر این گونه فطریات، چند احتمال به نظر می رسد. احتمال نخست این که فطریات عملی نیز همچون فطریات اعتقادی اند که تفسیر آن گذشت. احتمال دوم این است که فطریات عملی نیز همچون فطریات اخلاقی اند که تفسیر آن خواهد آمد. احتمال سوم این است مقصود از فطرت این جا فطرت انسان نیست؛ بلکه فطرت دین اسلام است. به دیگر سخن، اعمال و احکامی که به صورت فطرت مطرح شده، از ویژگی های اصلی و اساسی اسلام است و به گونه ای با دین اسلام درآمیخته که از نشانه های اسلام به شمار می رود؛ برای مثال، هنگامی که گفته می شود نماز از فطرت است، مقصود این است که نماز از ویژگی های اصلی اسلام به شمار می رود و از اسلام جدا نمی شود یا وقتی گفته می شود اگر پشت سر امام جماعت، قرائت خوانده شود بر خلاف فطرت عمل شده، مقصود این است که بر خلاف روش اسلامی عمل شده است. در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: لاصلاة لمن لا زكاة له و انها من فطرة الاسلام .

از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز چنین نقل شده است: من فطرة الاسلام، الغسل يوم الجمعة و الاستنجان و أخذ الشارب و اعفاء اللحية.

در این دو حدیث، تصریح شده که مقصود از فطرت، فطرت اسلام است، و اموری



همچون زکات، غسل جمعه، استناب و کوتاه کردن شارب و بلند کردن محاسن جزء فطریات و ویژگی ها و علایم اصلی اسلام است.

نقل شده است که زن عثمان بن مظعون از شوهرش نزد پیامبر شکایت برد که او دائم در حال نماز و روزه است و به خانواده توجهی نمی کند. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ناراحت شد و به عثمان فرمود: لم یسرلنی الله تعالی بالرهبانیة و لکن بعثنی بالحنیفیة السهلة السمحة، أصدَم و اصلی و أَلَمَس أهلی فَمَن أَحَبَّ فطرتی فیسْتَنِّ بسنّتی و مِن سنّتی النکاح.

در این حدیث و احادیث مشابه دین حنیف سهل و ساده و به دور از رهبانیت، فطرت پیامبر یا فطرت دین پیامبر، بر شمرده شده است.

بر اساس این تفسیر، فطریات عملی از موضوع بحث فطرت که بحثی انسان شناختی و نه دین شناختی است، خارج می شود.

به نظر می رسد برخی از فطریات عملی همچون مسواک و کوتاه کردن ناخن، گذشته از این که با تفسیر سوم سازگارند، با تفسیر دوم یعنی تفسیری که برای فطریات اخلاقی بیان خواهد شد نیز سازگاری دارند.

ج) فطریات اخلاقی و ارزشی

در این جا مقصود از اخلاق، هم شامل خَلَقیات و ملکات مثبت و منفی همچون حالت نفسانی شجاعت و جُبْن است و هم شامل اعمال خوب و بدی می شود که انسان مستقل از دین و شرع، به خوبی و بدی آن ها پی می برد. این گونه اعمال را چون در منابع دینی هم متعلق امر و نهی قرار گرفته می توان فطریات عملی نامید و در قسمت فطریات عملی قرار داد.

از سوی دیگر، درباره فطریات اخلاقی از دو جنبه می توان بحث کرد: یکی از جهت معرفت به این امور، دیگری از جهت گرایش به آن ها. به دیگر سخن، دو مطلب باید در بررسی فطری بودن اخلاقیات مورد توجه قرار گیرد: یکی این که آیا شناخت ملکات و اعمال ارزشی، فطری است یا نه، و دیگر این که آیا گرایش به ملکات و اعمال اخلاقی، فطری است یا نه.

مباحث مربوط به مورد اول، در احادیث به طور معمول در بحث عقل مطرح شده



است. در احادیث، عقل به صورت نوری فطری مطرح شده که انسان ها با کمک آن خوب و بد اعمال را درک می کنند بدون آن که به آموزش و اکتساب نیازی داشته باشند. در حدیثی امیرمؤمنان (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند: فیقع فی قلب هذا الانسان نور، فیفهم الفریضه و السنه، و الجید و الردی، الا و مثل العقل فی القلب کمثل السراج فی وسط البیت در این حدیث، تصریح شده که انسان با عقلی که فطری و غیراکتسابی است، خوب و بد را می فهمد. از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است بندگان به وسیله عقل، عمل نیکو را از عمل زشت می شناسند.

از این گونه احادیث روشن می شود که شناخت اخلاق و کارهای خوب و بد دست کم در پاره ای موارد، فطری است به این معنا که انسان با عقل فطری و خدادادی و بدون اکتساب و یادگیری، می فهمد که برخی از کارها خوب و برخی دیگر بد است. به چند حدیث دیگر توجه کنید:

اخلاق نیکو از میوه های عقل است

ادب در انسان همچون درختی است که اصل و ریشه آن عقل است در مورد فطری بودن گرایش به ملکات و اعمال، در احادیث، گاه برخی امور از فطریات مشترک میان همه انسان ها بر شمرده شده است؛ برای مثال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است: جبلت القلوب علی حبّ من أحسن إلیها و بغض من أساء إلیها.

بر اساس این گونه احادیث، همه انسان ها برخی کارها را می پسندند و به انجام دهنده آن کارها علاقه دارند، و نیز برخی کارها را نمی پسندند و به فاعل آن ها کینه و بغض می یابد. در برخی احادیث آمده است که نفس انسان با کارهای خوب، آرامش و اطمینان می یابد و در کارهای بد، اضطراب و بی اعتمادی دارد: البرّ ما سکنت إلیه النفس، اطمأنّ إلیه القلب، و الاثمّ ما لم تسکن إلیه النفس، و لم یطمئنّ إلیه القلب اما در برخی احادیث دیگر به فطریات گرایش غیر مشترک اشاره شده است؛ برای مثال از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است: ما جبلّ ولیّ الله إلّا علی السخاء.



یطبع المؤمن علی کلّ خلق لیس الخیانه و الکذب.

حسن بن محبوب می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: آیا ممکن است مؤمن بخیل باشد؟ حضرت فرمود: بله. باز پرسیدم: آیا مؤمن می تواند ترسو باشد؟ فرمود: بله. پرسیدم: آیا مؤمن می تواند دروغ گو باشد؟ فرمود: خیر و نیز نمی تواند خائن باشد؛ پس فرمود: یجبل المؤمن علی کلّ طبیعه الا الخیانه و الکذب.

از این احادیث استفاده می شود که همه خلقیات فطری مشترک نیست و انسان ها دارای فطریات اخلاقی متفاوتی هستند که در طینت و خمیرمایه آن ها نفوذ کرده است. در حدیثی که اسحاق بن عمار از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند، خلقیات انسان ها به دو قسم فطری و غیر فطری تقسیم شده است. از خلقیات فطری به سجیه، و از خلقیات غیر فطری به نیت تعبیر شده. سجیه، خلقی است که در خمیرمایه انسان نهاده شده، و آدمی نمی تواند سجیات را نداشته باشد؛ اما خلقیات نیت، خلقیاتی هستند که با نیت و اراده به دست آمده اند و اکتسابی هستند. حدیث به این صورت است: انّ الخلق منیحه یمنحها الله عزوجلّ خلقه فمنه سجیه و منه نیه، فایتها أفضل فقال (علیه السلام): صاحب السجیه هو مجبول لا یستطیع غیره و صاحب النیه یصبر علی الطاعة تصبراً فهو أفضلهما.

بدین صورت، انسان ها دارای فطریات اخلاقی یا به تعبیر حدیث اخیر، سجایا هستند. این سجیه ها میان انسان ها مشترک و یکسان نیست؛ بلکه انسان ها دارای سجایای خاص خود هستند، و سجیه های یک فرد با سجیه های فرد دیگر تفاوت دارد؛ هر چند ممکن است در پاره ای سجایا با یک دیگر مشترک باشند. این سجایا اکتسابی نبوده و به صورت فطری در انسان ها نهاده شده است.

در مورد فطریات اخلاقی، به معنایی که ذکر شد، دو پرسش مهم قابل طرح است: نخست آن که منشأ این فطریات چیست و بر اساس چه چیزی انسان ها حامل چنین فطریاتی شده اند؟ دیگر آن که وجود این فطریات چگونه با اختیار انسان قابل جمع است؟ در مورد پرسش نخست، باید گفت این بحث به آفرینش انسان مربوط می شود و در احادیث، ذیل بحث طینت بدان پرداخته شده است. بحث طینت، بحثی پیچیده و گسترده است و به آموزه های دینی دیگری نیز ارتباط می یابد؛ از این رو طرح آن در



این نوشته مختصر ممکن نیست؛ اما برداشت از مجموع احادیث مربوط به طینت آن است که خداوند، انسان ها را از طینت های متفاوتی آفریده، و همین طینت ها منشأ پیدایی سجایای مثبت و منفی همچون بخل و جبن و شجاعت و بزرگواری است. طینت انسان ها نیز بر اساس موضعگیری آن ها در برابر آزمایش های عوالم پیشین است.

در مورد پرسش دوم باید گفت که وجود فطریات و سجایای اخلاقی در انسان، با اختیار انسان منافاتی ندارد. توضیح این که وجود یک سنجیه، عمل کردن طبق آن سنجیه را آسان تر و عمل بر خلاف آن سنجیه را مشکل تر می کند؛ برای مثال، بخشش و کمک به مستمندان برای کسی که سنجیه بخل را دارد، مشکل است و بخیل به سختی و با تحمل فشار روحی باید این عمل را انجام دهد؛ اما این عمل برای او ممکن است. در مقابل سخی به راحتی و بدون فشار روحی به مستمندان کمک می کند؛ اما او نیز می تواند عمل بخشش و سخاوت را انجام ندهد. بدین ترتیب، هر چند وجود سجایا اختیاری نیست، عمل طبق سجایا اختیاری است. به تعبیر فلسفی، وجود سجایا برای عمل طبق آن ها علت تامه نیست؛ بلکه علت ناقصه و مؤثر است و اراده آزاد انسان بر این سجایا حکومت و سلطنت دارد. از امام علی (علیه السلام) نقل شده است: النفس مجبولة علی سوء الأدب و العبد مأمور بملازمة حسن الأدب.

والنفس تجری بطبعها فی میدان المخالفة، و العبد یجهد بردها عن سوء المطالبة فمتی أطلق عنانها فهو شریک فی فسادها و من اعان فی هوی نفسه فقد أشرک رقة فی مثل نفسه از سوی دیگر، انسان با اراده و اختیار و ریاضت می تواند سجایای اخلاقی را تضعیف کند؛ هر چند نمی تواند به طور کلی آن را از بین ببرد.

بر اساس پاسخ هایی که به دو پرسش بالا داده شد می توان گفت: اختیار از سه جهت در سجایای اخلاقی مؤثر است. نخست آن که منشأ این سجایا طینت است و خداوند بر اساس اختیار انسان در عوالم پیشین، طیف یک شاخص را مشخص می کند. دوم آن که اختیار می تواند با سنجیه مخالفت کند و در نزاع میان سنجیه و اختیار، اختیار پیروز خواهد بود. سوم آن که اختیار می تواند سنجیه را تقویت یا تضعیف کند و از مشتری آن بکاهد.



نتیجه

بر اساس احادیث، انسان دارای فطریات است. این فطریات در سه محور اعتقادات، اعمال و اخلاق می‌گنجد و مقصود از فطری بودن دین و اسلام نیز فطری بودن برخی آموزه‌های اعتقادی، عملی و اخلاقی دین اسلام است. فطرت در برخی از این فطریات به معنای دارا بودن برخی معرفت‌ها، در برخی موارد

۱. پی‌نوشت‌ها:

۲۱. ر. ک: بهشتی، ۱۳۷۴: ص ۴۷
۲۲. کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۳
۲۳. برقی، ۱۴۱۳ق: ج ۱، ص ۳۷۶
۲۴. قمی، بی تا: ج ۲، ص ۱۵۵
۲۵. مجلسی، ۱۴۱۲ق: ج ۲۳، ص ۳۶۳
۲۶. بقره ۱۳۸
۲۷. عیاشی، ۱۳۸۰ق: ج ۱، ص ۶۲
۲۸. طبرانی، ۱۴۰۴ق: ج ۱۱، ص ۲۷۲
۲۹. کلینی، همان: ج ۳، ص ۳۷۷؛ طوسی، ۱۴۰۱ق: ج ۳، ص ۲۶۹
۳۰. بخاری، ۱۴۱۰ق: ج ۱، ص ۹۷
۳۱. ابن حنبل، ۱۴۱۴ق: ج ۳، ص ۶؛ مجلسی، همان: ج ۷۶، ص ۶۸
۳۲. ابن حجاج، ۱۴۱۲ق: ج ۱، ص ۲۲۳
۳۳. نوری، ۱۴۰۸ق: ج ۷، ص ۱۲
۳۴. هندی، همان: ج ۷، ص ۷۶۳
۳۵. کلینی، همان: ج ۵، ص ۴۹۴
۳۶. مجلسی، همان: ج ۱، ص ۹۹
۳۷. کلینی، همان: ج ۱، ص ۲۹
۲. راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۴۰
۳. همان
۴. ابن اثیر، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۴۵۷
۵. الخوری، ۱۹۹۲م، ص ۹۳۳
۶. هندی، ۱۳۹۷ق: ج ۴، ص ۳۹۵
۷. نهج البلاغه: خ ۷۲
۸. کلینی، ۱۳۸۹ق: ج ۲، ص ۴۱۶
۹. روم ۳۰
۱۰. لقمان، ۲۵
۱۱. کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۲
۱۲. کلینی، همان: ج ۱، ص ۱۳۹
۱۳. مجلسی، ۱۴۱۲ق: ج ۱۵، ص ۴۰۳
۱۴. مجلسی، همان: ج ۶۰، ص ۳۷۲
۱۵. صدوق، ۱۳۹۸ق: ص ۲۵
۱۶. شاه آبادی، بی تا: ص ۳۵-۳۷
۱۷. کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۲
۱۸. الفقیه: ج ۱، ص ۲۰۵؛ نهج البلاغه: ۱۶۳
۱۹. صدوق، همان: ص ۳۳۰
۲۰. اعراف (۷)، ۱۷۲ و ۱۷۳



۳۸. آمدی، ۱۳۶۰ش: ج ۱، ص ۳۳۹، ح

۱۲۸۰

۳۹. میوه عقل، راستگویی است(همان: ج ۳،

ص ۳۳۳، ح ۴۶۴۳

۴۰. کلینی، بی تا: ج ۴، ص ۳۸۱، ح ۵۸۲۶

۴۱. ابن حنبل، همان: ج ۴، ص ۱۹۴

۴۲. مجلسی، همان: ج ۷۱، ص ۳۵۵

۴۳. هندی، همان: ج ۱، ص ۱۶۶

۴۴. مجلسی، همان: ج ۷۵، ص ۱۷۲

۴۵. کلینی، همان: ج ۲، ص ۱۰۱

۴۶. نوری، ۱۴۰۸: ج ۱۱، ص ۱۳۸

۴۷. نوری، همان: ج ۱۱، ص ۱۳۸

